

سوال حسبت و محرم

۱۸۶۷م

واقعات سال ۱۲۸۴ هجری

انا اشکوبتی و خیر فی الحی الله انشاء الله امید داریم که آنجناب در ظل سدره امر ساکن باد
 و از جمیع منقطع و البها، علیک و علی من معک در نظر حاجی میرزا احمد مرقوم باشند
 ضمیر آن الله خیر، حسنا انما یعرفه البید، و آنکه کان علی کشتی خدایا ایضا ای محبت
 مدانی که چه مقدار در علو امر بجان ایشان نام الله امر بجای رسد که ملاحظه نمودی و
 بعد اول محبتی که باین مظلوم شده این بوده که بر قلم ایشان در قطع شجره بانه کمال جهل
 نموده اند چون اشهاد بافت ابتلام خارج منفر دامن انکل در بیت دیگر ساکن که
 شاید نادخل و بیضا ساکن شود بدو اصد گرفته جمیع اطراف نوشته که کما قبل مرابسه اند
 و آنچه مرکب شد و در نفسش بوده بدو انما صرف نسبت داده و حال آنکه نویسنده

از باطل متاثر شود و لکن احدی شاعر در رد و جمال قدم در زمینه کبر سلطان استغناء دستقدش را جمیع شنیده اند و این
 میشوند و مقدار آن تهنه نمیشوند چه نسبت به سلطان پرده برین نقش خواهد پوشید و بیاسی که خواننده ذکر نمود
 عا خسته فرماید فضل مشهور است همه آنکس تو بهین برهم محبوب و از فضل خدمت جمال قدم استغناء نموده بودند که با
 در نفس چه میداده این پیام فرمودند جمیع را با هم بدید که کثید با حرح صفتان بیغیر و دانش طبع ساکن شود و وجه
 مذکور را از آنچه با نجا میدادند کم نموده و نه تا برد که جمال قدم اراده داشتند که با نزه جواب فرمایند و این شهرت را و اگر از
 عا انظار هر سانه بدست نبود حال که این فعل ظاهر شد مابقی را و اگر از فرمودند تا بعد معلوم شود که چه خواهد شد و دانسته
 اگر این معده نفوس همراه نبوزند از اول قبول نیستند چنانچه بکرا استماع شده که میفرمودند اول شهری که بمن
 دارد شده این بود که قبول شهرت نمودم باری ای محرب این تعویض را با اطراف نرسید با جمیع اجناسی که
 مطیع شوند بر زلفت و طبع این قوم با تکلیف و نام با اینکه پشت نهند و انقدر شهرت گرفته اند باز از آنکس
 میکنند در اطراف فریب لهم و با هم بیلیون . الله لا زال حق زردش ممتاز و مقبول بوده . لکن آنکس هم
 لا یفهمون ولا یعرفون انقدر معلوم آنحضرت بوده که امری نسبت بجمال قدم داده اند که هم آن است که در حدود
 امری برآید که جمیع را حاضر نموده اند نسبت آنجناب توجهین باین جهت را منع صریح فرمایند که حال خبر

سوال هجدهم و نهم

واقعات سال ۱۷۸۶ هجری ۱۸۶۷ م

عن ابی الطالم و انزل کنت بسف البغضا، عن و دایم لجد فرقه و فضل ما استفاد
عنه او کان عرش عظیماً و کنا ان نرسل الی الیه و لخصر بین یدیات من الفانائات و
نسانس و بین و لکون علی واحد مبیناً و کنت ان نقطع فی السرعین و حب نجات
السعود و کذا لک احصینا کلشی فی آیام در کان علی هیئة اللوح فی هیکل الروح مشهور
و کنت ان نطلب معنی ما نر به نضک الی ان اجتمعت فی حولک عدد من الایام و

و آثار همه که از قلم غصن به عظیم مرقوم بوده عموده و همچنین نزد احد آنکه کور نمود که آدم با طرف فرستاده اند مخصوص بعضی
فصلها تا آنکه با اخره نفس به و امره را بر طرف نایم فرجه تفصیل از قرار یک قدمت آنجا نباشد شده مفصلاً
بجای که بزیر سید و در آخر بزیر سید فطوبی کت با نزل فی شاکت کلمات اربع بربع بیانہ جل کبریا است
کرت سلاسل انساب سید تمه بقدر لغیر الزوایب و ما منعک نسبت عن شاطلی الا حدیثه و در کتب
ما ذاق منها ان عباد به بقبرین انشی کلمات تمه در دیگر رسائل نوشته و بعد کرده و غریب بان ارض هم خواهد
نور به کلیمات نوشته که کائناتین حول نمک دارند که با بیگمات تقوه نمایند اگر لوجی که یکسند قبل از هاجرت
از عراق از قلم اقدس علی نازل شده و ملاحظه نمایند جمیع اخبار بعد از آنچه شده و میشود مطلع خواہید اسی
محبوب من جامع امور فارده در الواح به از قبل نازل شد و در سنه شدا و ملاحظه فرمایند که در کل الواح ذکر نازل
باشند و سنه بود که در کثر الواح ذکر آیام شیده و بود منداکت بعد از ظهور آن کثرشی مضطرب تر نازل شده
و این بسی واضح است که ذکر آن شده مگر اینکه جهای الهی مطاع شوند با مورت ممدته بعد و بر صراط استقیم
چکه در آیام فتنان مجربست مستقامت بر خب الہی و الا در آیام طیفانی کل نفوس حوی خلوص نمایند و کتب این
خلوص مستقیم است فتنانها و بر چه معلوم نیست که کثرت اقبال از خدایات آید چه و یا بسبب سبب طریقه نیز انا حاجات

سؤال بیست و نهم

واقعات سال ۱۴۱۴ هجری قمری

۱۸۶۷ م
بدری لثرت و جسمی عن کل من الثمرات و الارض و حرجب عن بن العباد و یکن
علی کتیب الجمرات عن واد و طرم الکبریا، اللہ بی بی ذکری بن اجماع فکف
الذین هم کفرنا بالله و حاد و واسع سلطانہ و کافوا من حرم سو احسرننا تا الله کلنا
اورمان لبرج عن بن شوکرا، و احمت عن بلایع الالمان فی هذا الضحان اذا
نجات الرحمن یا خفت و روح القدس یطهق و روح البقا یمک لسان البقا
ان هی من لقا، یعنی بل من لدن مصدر و هو ما ان یا اخی فکم من لیاالی
کنت منبریا علی الضرائح مع ازواجک و اخی کنت بنسی حافظا لک
الی ان اشرف شمس الیها و عن ابن قدس عنهما فکم من ایام کنت فی ایش

یومی از ایام در بیت نه بودم ملاحظه شد شخصی وارد بیزد شد مذکور داشت که حضرات شکرین اوقات
مزمده ام بعد از گفتگو قرار داده اند نوشته نوشته اند در نزدیکی از انجام که در اینجا بنا کوی است گذرند و
خوابش نموده اند که ایشان هم نوشته مرقوم دارند و هر ام بفرمایند که در محلی حاضر شویم تا آنکه مشاهده نمایم
تا بر سر کس معلوم گردد حق از باطل چه نفوس هم از خارج دو نفر حضور داشته باشند خیار میرزا محمد قاسم
ما سواد فراه که تشریف داشتند فرمودند با شخص که میر محمد نامی است که در قبل حضور حضرت اعلی روح پناه
بوده نوشته لازم ندارد ما حاضریم بر دیگر حاضر شوند منتظر بمانند بجز کربانان تفصیل را ان شاء الله
انطلقت رحمن ز بیت بیرون تشریف آوردند کشف لیا بر کل ذرات فرمودند بقصد جامع صلوات سلام دور
بین راه بنده اعلی آیات کلام بفرموده محتاجا میر محمد و کلمات این است که در توفیق کنی از حجاب عینا
مرقوم است یا محمد ضحیح الروح عن تفرغ و خرجت مع ارواح اصغیا، ثم خائف لم یسین انک اذا شانه

سال هجرت و پنجم

۱۸۶۷ م

واقعات سال ۱۲۸۶ ق

بل قبل جنبنا نالله ما بعی من جدی من عمل الی و قد ورد علی و ما حذیرک
وانک لو نکر بشهد بذلك فلم لسان صدق علیهما الی ان اقبست علی فلما اطهر الله
خافیه نفسک و اطلع بها عباد الذین هاجروا الی الله اذا ارفع صیبهیم و انک کنت
فی نفسک علی عظمة عظیما فلما شهدنا ضلک و ما خرج من فمک اذا خرجنا عن بینکم
فرداً واحداً من دون ناصر و معینا حتی لم یکن معی من یخدی منی او یخدیهم هو لاء
الذین اوقع الله عنهم فلم الامر اذا بکت علینا کل عین یبصر و انک بعد ذالک
ما السرحت فی نفسک ثم انشرت فی البلاد ففعلک باسمی لبذل علی فی صدور
من اذ اردت علی شیکل اسم علیا و خرج من لسانک و فمک ما یسبحی ان یذکره فلم

بالعلم و انی و حدیقه جنتکم من مطلع بقایا بیه الی عظیم العظیم و اتوقف الی ان تغرب الشمس من غیر عسل
یستحیی المعروضون فی انفسهم و یخون من اتابین ثم علم بان بیه حرم علی حیاته لقاء المشرکین و یمن
ولکن انما خرجنا من بیت مشرکنا علی بیه و ما ظرا الی شطر الامر لعقل نیته بذالک جودته انما یمن و
الذین هم کفروا و شرکوا و انک من یؤمنوا بانه و لو بانهم لیسوا لک القدس او یخبروا لقیب و ان یؤمنوا
و ما یریدهم لقاء بیه الا طغیاناً و کفراً لذلک نزل فی الالواح و هذا النوح العزیز یمنیع ان یا حشره و علم
بان کل اسم نسبته الی نفسی قد استعطفه حکوت الاسماء لو انت من العالمین و انما یمنع الیوم نسبته
کل ذی نسبته الی من و ظل فی ظل هذا الوجه المشرق من نمکت بسم من الاسماء و کان خافضاً
موجوداً انما لیس منی و کان بیه برئانه انما خلقنا کل الاسماء کخلق کیشی ان انهم من العاقرین ظل
ایا قد اظہرت نسبته و خرجت بیه و انکم نام کل من علی الارض کما انکم نام و جکنت و لا اختلف من
احد و فعلی یشهد بما قول لو انت من المدرکین قل ان انما یمنع لیس و انما یمنع و انما یمنع

سوال شصت و نهم

۱۸۶۷ م

واقعات سال ۱۲۸۴ هجری

وانك لو نكرن على ما انت عليه وسجدك كل من على الارض هل ينفعك في شيء الا فر
 الذي بيده نفس البيا اذا فارحج ثم اخذ الى عرش ربك سبيلا ولو بعير من
 العباد على الله وتبسم بقرتك ويبصون في انفسهم هل ينفعك ذلك في
 الا فر ربك ان انت بذالك خيرا اذا بيكي فلي وعلفي وكل من في السموات
 والارض ان انت بذالك عليما دع الدنيا وزخرفها عن ودائك ولا تنزل
 الربا منه عن ذكر ربك ثم اسلك سبلا الا نضاف ولا يجعل نفسك عن حرم
 القرب محروما وهذا لك يا الكئيب في نزلت الي ان كتبت الي حاكم البلد
 بالذلة التي اخطيت بها حرمي وكذا لك احبنا انما لك في روح الذي اعاد

وقت دیگر چون حضرات معاین پیش خود خیال نمودند که ما حرمی میگویم، انطلقت سبحان که خواننده شریف فریاد
 بعد از اینکه دیدند ایشان روح ما را داده بدون تا مصل گفتن آقا فرمودند که حضورم ز ساینده پس بعد از
 مر حبت فرمودند نوشته که مذکور نموده بودند مرقوم داشتند و یکی از احباب دادند که بر دار و بر و بنزد بچم بگو که
 نوشته را آورده ام در لوح غیر فر فرموده اند دو نذر را بر کیفیت را بیشتر کن بگو هر روز از این ترار گذارند
 خبر بد فرود آهسته بانه کفنی با به شیدا که بعد از دیگر جزئی نشد آنکلمات مبارک که مذ نوشته مرقوم
 فرمودند این است که قطعی میدارم ملاحظه فرمایید قوله جل کبریا بسم الله الرحمن الرحيم هذا کتاب من عند
 الغلام الی من علی الارض جمعین ان لا تعبدوا الا الله الملك العلی العظیم که آنک نزل الا حرمی کن
 الا لواح من لدن مقدر قدير وبعد قد سمعنا بان امیر ضمیم ارادوا ان کحضروا این یدی بسلام قل ان جنودنا
 ولا اتون من المتوقدین جبلة محمل کهنه و حبت الله الذي نباه احد من استلا طین و انه سبی بسیم فی
 مکتوبات الاسما لو انتم من العاقرین وقد نایوم انشاء یوم الا حد و الا شمیم و کان الله علی ما قول شیدا

سؤال تجيبه يوم

١٨٤٧ م

واقعات سال ١٢٨٤ هـ ق

والبلاء وهاجت ارباح السطوة والفضاء واخذوا الشيطان والذرف منه من علينا
 وبغير ابتداء كعب الى شيطان الجيم اني كنت معك فاحفظني من هذه النفقة
 الدرهما انه قال لا مهرب لك اني برئيت منك اذا ظهرت شمس كلمة التي اشرت
 عن افر محمد رسول الله قال وغزله الحق اذ قال الشيطان للانسان اكلت مما
 كفوا قال اني برئيت منك فانصروا بالله باعجاب الرحمن في امر العلام كل ذم
 وفي انصاف بشهد بان العلام ما نمتك باجد في امر الله وما استخبر من
 نفس وما اوضح ذكر الله بين ما سواه وشهدت اركان الذكر والبيان ولا
 شمس البيان عن اقر من الله الرحمن وهاجت ناسم البيان عن بين
 الايمان ومع قول الامر الذي لا ينكره الا كل في ضعفه ونقصا انكر بالشكر
 والمخذوا الشيطان لا نصبرم ديا فوئل لهم وبما هم يولون والذرف كانت الصرا
 من جنود الشيطان انه المخذ في هذا لك مع الامحاجام حبرة وكفر بالله المين
 الصبرم انك اسمع قولي وطم على نصره هذا المعلوم وان نصرتك اياه هو ذكرك
 زلت النصر للثبات كذا لك امر العلام جبا لنفسك لو كل في كل الامور
 على الله انه نصبر من بشار با من وانه على كل شيء قدير ايضا

بسم الله الاقدس الاضع الاعلى وقد غدر شياطين البيان الى افر
 الرحمن واجبالوا الى ان اشعلت نارا الاقنتان وادادوا لنا ذلك الحصار
 نور الله في ملكه واحمادنا والله بين برئيه وقد حجج مكرم الهم اول
 مرة وقد وجدوا الفهم من الحاسرين ذلك هو الحسرين المبين وكذا الخلاء

سال مبعوت و ششم

واقعات سال ۱۲۸۵ هجری

۱۸۶۸ م

عقیدت و ارادت برخی از ارکان دولات امتیک بسته اذیان عمال دولت را که بواسطه
 اوضاع داخله و خارجه خود هر اسان بودند شوش ساختند و چون فواد پاشا صدر اعظم بر
 باز دید امور بغدادستان از اسلامبول سفر نموده عودت آورده که مقام عظمت جمال ابی و
 ارادت جمعی از مومنین را نسبت بایشان و است بنامی فخر صفت گذاشت با عالی پاشا وزیر
 امور خارجه مطلب را بمیان نهاد و متفقاً نزد سلطان عبد العزیز اظهار مقصود کرده و پیرا پیراس
 آمد خستند و مکاتب میرزا یحیی نیز متجاوز مطالب مرسته توسط سید محمد صفهانی بیابالی همی
 رسیدند دولت عثمانی مصمم بر قلع و قمع این طائفه شدند و تدبیر نمودند که جمال ابی را بشهر عکا
 که در روانت آب بود اسخکام و استحسان معروف است قلع بند نمایند و از مراد و در اسلحه
 مطلقاً ممنوع دارند و عمر اقدسی مین باشی نامور گردید و قیامت مفسد و امور بند کوره با تمام فواد
 پاشا صدر اعظم جاری گردید و ادبالی بعد چهار بیماری سختی شده عاقبت در پاریس بپاک شد
 و جمال ابی در لرح فواد که در آغاز سخن در شکر عسکریه عکا در بیان احوال خسران مال وی صادر
 نمودند خطاب با قاضی کاشغری که در قزوین چنین فرمودند هو الاقدس الامام ابی
 کتظ نادینال عن رواد فلزم انکبیرا علی الارض المراء من ارض البک و انه ان الله
 ان هو الفریض السیوب اسنم علی امری و لا فک من الذین اذا ادوا ما اداوا کفرنا
 بالله رب الارباب سوف باخذنم الله بضمیر من غنمه انه هو المصدیر الضیاد
 اعلم ان الذین حکموا علینا قد اخذنا الله کبرهم بعدد و سلطان فلما وای
 العذاب قرالی بادیس و عینک بالکما قال مثل من عاصم ضرب علی منبه و
 قبل الایات چنین مناص فلما اللنت الی ملکة الغمیر کان ان بعد من

سال هجرت ششم^{۴۹}

۱۸۶۸ م

واقعات سال ۱۷۸۵ هجری

و با صاحب شاراتی فرموده آنگاه دستگیر شدند و بعضی از مهاجرین در این اجابت امر
عودت با وطن خود و غیره دادند

کیفیت نشر این امر در قطر مصر و بسط و تعمیم اجابت

قونول ایران منقیم قاهره مصر مرزا حسن خان خونی جاسوس سزای دولت عثمانی بود و با قدم مرزا
حسین خان مشیرالدوله بمقام رسمی مذکور رسید و برای گرد آوردن اموال پیوسته طرحی بر
تاز ایرانینان و غیره هم بر قید ممکن شود استفاده مالی نماید و این موقع آغاز نشر امر اجداد قطر مصر
بود و فرصت مغتنمی برای وی بدست آمد و مجمل مایه این است که چنانکه ذکر کردیم آنستند
حسین کاشانی از اسلامبول بمصر رفته اقامت گرفته بصدور نشر این امر فیما بین ایرانینان
برآمد و بعد از ایامی چند چنین اتفاق افتاد که یکی از اراذل آمان در بازار بوضعی درین برخواست
و شغفت کرده لشکر چند بر بنا کوشش وی نوشتند و او با وجود قوت و قدرت عفو و صحت نموده
بشدید چنین گفت ای برادر عزیز باز هم اگر خواهی بزنی که در طریق محبت محبوب من بس

بطلعت مبارک آنجور که از تصور اقل از شعری از بلایای افوازم برش در ایشان فراموشش مباری اگر چه
قدم امکان از عهد عهده آزان بر نیاید و لکن چون امر بیسبب بر منع حرکت عباد این شطرنج فرمایشین برکن
آنکه بعضی از امور این ارض را بجهت آن دوستان شطرنج فراق معرض داره که با آنکه نظر عنایت الله همیشه بر
کل عباد بوده معذالک نظر با سبب ظاهره و مستورات حکیمه منع مینرمانند مجبور با فدایت نژوم بعد از در
این ارض قدس و خور محض اهل این لسان کبریا باینکه املی ناطق که آنچه در لوح خواجه اقدس نازل شد
آنچه ظاهراً شده که شده و آنچه ظاهراً نشده لابد ظاهر خواهد شد و هر فردی که هنوز بمقام استنشق نرسیده
اینخانه مضطرب تر لرزل بجهت می که ذکر آن ممکن نه و بعد اقل از شعری بر امور ظاهره مطلع گردیده و در حلقه

سال سی و هشتم

واقعات سال ۱۲۸۵ هجری قمری

۱۸۶۸ م

و چنانکه شایسته خدی مجاور و طائف بوده با حالت اشتغال محبت و ایمان عودت ب وطن نمود و آقا میرزا
 حیدر علی آهنگرانی و آقا میرزا حسین شیرازی که در ایران بزم زیارت با در نه آمده چند ماهی در جوار فضل و عظمت
 اقامت کردند نیز حسب الامر برای تبلیغ و نشر امر بدیع بقطر مصر رفته در حضور اقامت گزیدند و بکتابت و نشر
 آیات مبارکه و تبلیغ قیام کردند و ذکاب آیات بر اینان در منزلشان مکرر وصیت این امر شهر گشت و
 حاجی ابراهیم ششم هر دو را بخانه خود مقروض داده بیشتر نفقات و آیات ترخیص مساعدت نمود و برخی از
 منافقین ایرانی که جاسوس میرزا حسن خان قونسول بودند اطلاع یافته بخانه حاجی بعنوان کسب مرتبت
 و تحقیق از امر بدیع ذکاب و آیات کرده جزئیات امور را بنفوس بخانه برده و دستور گرفتند و ایرانیان را
 که ذکاب آیات و محسن از امر ابهی میکردند فردا ملاقات و با اشاره و ایما تهدید و تحویف نموده
 منصرف ساختند و اندو را غیب بملاقات قونسول و تبلیغ وی نمودند و روزی با اتفاق اینکه بزرگ
 بقاهره رفته و ملاقات کردند و از نظر محبت و میمان نوازی نمود چنانکه برخی از الواج ابهی را
 بروی بخوانند و چون از جمع اجاب و افحات این امر اطلاع حاصل کرد شروع با اقدامات نمود و در شب
 بیست و یکم رمضان لایمیرا حیدر علی و آقا میرزا حسین در دریش حسن حجاج را بضمیافت خواند و
 بیستام سحر جمعی را امر کرده هجوم برده ایشانرا گرفته بزنجیر بر دست و گردان و کذب پاناده حبس نمودند

برصدات طلعت مبارک و مشاهده آینه سحر که مع همین بلا یا یک سلطنتی بر عرش رجمانه پس آنکه
 طلعات غیب اولین و آخرین مستخرج کتب خط سینه مهر و اجوی که در آن ایام از اوزنه برای فتح عظیم بارون فرزند
 خلیل نندی در ضمن نقل بیانات جمال ابهی که در بیستام ارسال وی از اوزنه معبر فرمودند
 چنین آورد فرمودند ما را ازین شهر هم بگردان خواهند کرد که این از اوستی تخریط نماید مکن بعد از ما غنیمت بر سر آید این
 اوزنه را بگیرد ۱

نماستیم چون بنی ادریس صاحب ادرنه حسب دستور ابی متفرق گشته بنیل نندی غلام قلم سر کرده
 چند زردی پس از تبعید امرای اندک در بحر طوم دارد شد ایامی مانده با بعضی از موفقیین در محالین
 ملاقات نمود و برخی بغداد با او برخواستند و میرزا حسن خان قونول که بواسطه اعمال قسبه خود
 از این طایفه کمال بیم و ترس داشته مفضلش و جاسوسان مخفی نگاشت که او را از احوال بابیه
 آگهی دهند از حال نیل خبر یافت و تنی چند از علما مان و عوامان فلاح قونولخانه فرستاد تا مظلوم
 دستگیر کرده بخانه وی کشیدند و با کتف و زنجیر محبوس نمودند قونول تجار ایرانی را جمع کرده به کماله
 و مناظره با نیل و ادب داشت تا اقرار و اعتراف بر حقیقت دایمان جدید را از لسانش بشنوند
 و نیل بدون بیم و حسیات با جمع ایشان صحبت و مناظره و مسموالات و اعترافاتشان را
 یکت یک جواب گفته ولی آنان از حدود و اخلاق حسنه و آداب معاشرت خارج شده که آداب
 ایشان را مسخره گرفته و از آن جمله میرزا سید جواد شیرازی با او اعتراف نموده گفت اگر سید با

در چنان وقتی مجال مبارک فرمودند که بمحض مردم یک ششمی در تفصیل امور غلام میرزا حسن خان و تفصیل حال غیبت
 امرای سردان بر لبم و اگر ممکن شود بخاطر خوش نوشته بنید برسانم که شاید مظلومان از غلام ان تمام بجا
 جناب میرزا احمد بغداد با میرزا حسین بخار با آن ایام وارد شدند در محاسن اهل باستان فرمودند
 انسان همیشه بلیه و افاتر نشد خوبت از این عالم برود چه که بلا یا آفتها دارد هر نور طایفه جدید
 از ارض قضا بدید آید جناب میرزا پس از آن حضار فرمودند که مرخص نمایند و بنید فرمودند اگر هم
 آنچه ماموری واقع نشد فرزندان باشم زیرا مقصود ما اینست که بنودی ابتلا فی جدید احوال خوانند
 خواستم تو از آن بلا خارج باشی شاید نصرت از دست بر آید ما را از این شهر هم بیرون خواهند کرد که
 این ارض محفوظ بماند لکن بعد از ما مختربند پس بیاید و این ادرنه را بگیرد بنید نندی

و امر بمراعات حکمت و تسامت و عدم معانجه با اعدا بود و در ضمن لوجی اشارت رفت که سگی در بند او خود
 بقتضای طبیعتی که کرده بر اجناس خود خواهد نمود و همچنینکه اجناس مذکور را مطالعه کرده حاجی حسن نام آن شیخی
 که در مزه مجین داخل بود بر زبان گذشت که رسم من آن سنگ بشم و بالجمله شیخ عبدالحسین
 و قونول دالی را که شیعی ندیب بود بموافت خود و او داشته و سمت برزور و فساد گماشتند
 حسین نام فرزندش قونولخانه را در مجمع اجناس داخل کرده تا اظهار ایمان نمود و حاجی حسن مذکور را
 موافق در افاق ساخته ذکاب و اباب و مجالس اینطایفه مکرر کرد تا آنکه شهر محرم ۱۲۸۵ رسید و مصفا
 با ایام رضوان گشت و اجناس افتدانات مخصوصه او آتیه مهدی و یحیی او امر اسم عید را در باغ
 عمرایش با اجتماع نمودند و جوانان بجهت پرداخته و عمران تبادلات الواح عیدیه و نشید سرور اشتغال
 جستند و دست و دست از مردم مخلط از شیعه برای فتنه و فساد و یا برای تماشا شاهی آمدند
 و صرف چای کرده نشستند و بعلت طغیان آب جله و خرابی جسر باقیه و قیاق با باغ مذکور رسیدند
 و جمعیت بدو شد که نه سماور بزرگ در مجلس کافرت و اشارت بحریک شیخ و قونول و دو
 حاجی حسن شائق مذکور دست بکار زدند تا در روز عاشورا و درین اراجبای معین کاطین در سخن
 مغیره و غیره که احاطه کرده زدند و اذیت و توهین بسیار آوردند و خبر جمعیت اجناس در بند او رسید
 و بمراعاته جنسیات متفرق شدند و هنوز چند روزی پیش نگذشت جمعی از همراه که از اصرار
 بموجب دستور شیخ و قونول در بند او جمع گشتند در قریب کان حاجی حسن آن شیخی مذکور آقا
 محمد اسمعیل مگر کاشی و شاطر حسین اردکانی را احاطه نموده ضرب و جرح بسیار آوردند و
 بیش از دو دست تن در قهوه خانه سر حبر حاضر و منتظر شدند که هرگاه اجناس دست بدفعه و
 انتقام برآند ریخته بزنند و کشته ولی جمعیت اجناس بر دنی خانه جمال ایستی جمع شده شد

سال بیست و ششم

واقعات سال ۱۲۸۵ هجری قمری

۱۸۶۸ م

واقعات سال ۱۲۸۵ هجری قمری

و اما میرزا مهدی کاشی و آقا میرزا عبد الله صفهانی و غیر هم جواب دادند که جمعیت اعدا و اشرار قریبا و
مرفقتند و قتلها بر مظلومین هجوم برده طاک میانند و مین باشی از والی خواست تا عده صد نفر
عسکر ضابطیه با طبل و شیپور آیدند و دو طرف کوه صفت آیدند و چهار تن مضروب و مجروح
نمادند که در میان گرفتند و چند تن از معتدین اجاب مانند حاجی محمد حسین طبیب فردوسی و آقا
میرزا عبد الله و دوش ابراهیم و دوش محمد علی و دوش صادق و غیر هم نیز همراه شدند و عسکر
و ضابطا با شمشیرهای آخته و طبل و شیپور ایشان را بر سر رساندند و برای اینکه در آنجا
محتاج بقایق بودند آنها را در محل ضابطیه چند لحظه توقف دادند و در همان حال ایرانیان که
در دکان حاجی حسن مجتمع بودند هجوم آورده ضرب بسیار بر مظلومین وارد آوردند و احدی را
فرستاد که ضابطین را مجازات کنند ولی آنان گریخته بدو رفتند و با صدای طبل و شیپور
وارد قایق شدند محمود نام عرب خود را داخل قایق نمود و احدی را هر قدر سعی کرد که او را خارج کند
نپذیرفته گفت حق با مظلومان میباشد و قه شان همان دقته صحرا می که بنا است
هر حکمی که در باره شان جاری میشود و لوقل باشد منم بنهات رها نمندی قبول دارم و چون
همه را بر سر ایالتی رساندند هر یک را در محلی علیحده قرار دادند و شروع بکشتن طاق
و بار پرسی از یک یک نمودند و نماینده قونسولگری ایران حاضر بوده مطالب مظلومان را
از فارسی عبرتی ترجمه میکرد و آنچه خود میخواست گفت و بالاخره اظهار داشت که چون چنان
از اتباع دولت ایرانند باید در قونسولگری ایران محاکمه شود و اعضا مجلس ایالتی پذیرفتند
ولذا ضابطیه مظلومان را از دارالایاله بیرون آوردند که بقونسولخانه ایران برند در آنجا
حاجی محمد حسین طبیب مذکور که از قوانین دولتی اطلاع داشت و با همراش در خارج دار

سوال بیست و نهم

۱۸۶۸ م

دائیات سوال ۱۲۸۵ هجری

آنکه عبدالرسول قمی اتفاق افتاد و در سفای بیت جمال ایسی بود و هزاره هیکام سحر در کنش نشسته
 و چون مشک را از آب جله پر کرده بیالا آمده خواست بیت رود راه بر او بستند و دوتن بروی
 هجوم کرده با کار و تخریب بازده زخم بر بندش دارد آوردند و یکدستش ابریند چنانکه پوست او کشته
 داد باهاشمال مشک آب را تا بیرون بیست رسانده کنار باغچه گذاشت و جنب مشک بیفتاد
 جان نسیم نمود و این واقعه بیع والی رسید و دستور داد که جسد شهید را در خانه دفن نمایند
 و اجناس قبول نگرفتند و جمیع مسلح شده با غیرت و بیجان تمام جسد را با کتاظین برونند و والی خبر
 یافته برای محاربه زرتشتی و فساد ضباط و عسکریه فرستاد که از دور او در سمت کاظمین رفته
 مرتب شدند و اجناس سید مظلوم را در مقبره شان که واقع در خارج بود دفن کردند و در آنجا
 عسکر در دانه کاظمین را احاطه کرده مانع از دخول و خروج عابرین شدند و اجاب حضرت
 بانگن خود نمودند و عسکر نیز برگشتند و پس از این واقعه حاجی محمد حسین بجاجی علی دستور داد
 گفت: نزد رئیس دیوان حکومتی رفته بگو ایاماد این واقعه ظالم بودیم یا قونول داعیانش
 ناچار بنواب گوید که شما مظلوم واقع شدید آنگاه بگو پس اکنون از تبعیت حکومت ایران
 خارج شدیم و تبعیت دولت عثمانی در آیدیم و حاجی علی نیز چنین نمود و مجلس دستور داد
 که حریفه حکومت بپایند و تذکره تبعیت بخوانند و اجاب مشورت کردند و قرار دادند که تنگ
 محض استخلاص از شر در قونول و شیخ عبدالحسین تبعیت دولت عثمانی را قبول نمایند و
 افراد اعراضه دادند و والی صورت عراض را نیز در قونول فرستاد و قونول اتحاد اجاب را
 که تابع دولت عثمانی نبوده شماخت و با والی متفق شد که بنوان قتل و سرقت و

سال هجرت ۱۲۸۵

۱۸۶۸ م

واقعات سال ۱۲۸۵ هجری

کرده اجتناج و مدافعه نمود بر او غلبه یافته اورا زبون ساخت و بدگفت این جماعت خرد
مسلم میخوانند و احترام بخت محمد و قرآن بنمایند آیا ترا چه داعی شد که جمعی را از اسلام خارج
کنی و برخلاف نص قرآن و لا تقولوا لمن اتقى الله السلام است مومنان قانون وضع کنی و
اینکه اینگونه تبری از عقیده و مولای خود میکنند بمقتضای آیه قرآن و لا تسبوا الذين يدعون
من دون الله يهابون و ترا حق سخن نیست و اینها مجلس سخنان نجیب پذیرفته
و اجاب تسلیم میرزا بزرگهان قونول ایران دادند و او شیخ عبدالحسین در این باره نیز
خائب و خاسر شدند و لاجرم شدت و انتهاب غضب بانواع جلیل و در سانس برای
اجاب همت گذاشتند و مجابره در راه بر سرگشته داشتند و سعی نمودند که لاف
مکرریت اینها لاف از بند او برکنده شود و از بیم دانه شته خود رگها و آسوده گردند و بالاخره
حکومت عثمانی موافقت کرد که اجابای اتباع ایران را با قائلان همراهت بموصل
و قونول و شیخ نیز بدین ترتیب رضی شدند و از طرف دانی با اجاب ابلاغ گردید و بعد از
احمال چند روز که اشیاء و اثاثیه جمیع مذکور بفرودش رسید اما نه از اجالا و نه اصغیرا
و کیرا که تقریباً هفتاد تن بودند با اتفاق بیست پنج سوار صندلیه با طبل و شمشیر و در حالیکه
انبوه ارادل ناس های دهمی و طهرن و عن میگردند از بغداد خارج و روانه موصل نمودند
و نام و نشان بعضی از اسرا چنین است حاجی عبدیه پدر جهان فریدی و پسرش آقا
لطیف آبه و نیز آقا میرزا عبد آبه همغانی که در بغداد تجارت حوزیه فریدی داشت آقا
محمد صغمانی و برادران آقا محمد صادق و داداش ابراهیم آقا محمد علی و آقا نجیب آبه و
عمویشان آقا محمد رضا و بعضی دیگر آقا جیدر علی و آقا محمد رضا صغمانی و آقا محمد باقر

حال بیست و نهم

۲۱۸۶۸

واقعات سال ۱۲۸۵ هجری قمری

نماید چه که مقرر نمایند ناصر الدین شاه است و مشکین قلم ناصر الدین شاه را مانند یزید
 و معاویه خوانده چنین خطاب نمود که این شاه دشمن است که درین سنوت بدکتاب
 چنین قلم با بسارت گردید و سفیر کدر شد و معاذین مغربین را فرصت بهانه بست
 آمده بجهت و فساد کوشیدند از آنجمله مکاتیبی منج و وحش بنام اینجاعت در خانه نامی بعضی
 از بزرگان دوکلا، آمد خستند مفاد آنکه با جمعیت داریم و بیم از احدی نمیکنیم و سفیر نزرخی
 از دولتیمان عثمانی را پشت پرده حاضر کرده مشکین قلم در سیاح را با آن داداشت
 که سخانی فریب بمضامین مذکوره گفتند و آنان بکوش خود شنیدند و سفیر با آن چنین
 گفت ملاحظه کنید این درویش است و سخانی چنین بحث میگوید و سایرین بطریق
 اولی مستخرند و نیز آقا جان بیک و همدستان تید محمد را قشوق و ترغیب متعین و
 و فساد همی کرد و وعده داد که حمایت از ایشان نماید و بدینجهت حکومت عثمانی تصدو
 دستگیری چند تن مذکور بر آمد و شبی شیر ضعیفیه مأمور فرستاده هر سه را حاضر ساخت و

قائمه احمد بنایه خادمه قره امین را که با وی از مارغران بپهران آمد برز ایچی تصرف نموده حمل حاصل شد و در
 ارفتنه سال ۱۲۶۹ قائمه با صفهان که بخت و میرزا ایچی و میرزا باقا که نقش از بیابان سپرد و پسری متولد شد
 نور اسم نام کردند و قائمه سنینی چند قرنه آقا محمد مذکور بود تا بعد از مهاجرت موکبته ایی از عرفان
 با سلا مبول قائمه با آقا نور اسمه بنهاد آمده در بیت ایی اقامت کرد و مکتوبی با دهنه نزد میرزا
 فرستاد و ادو دستور داد که بخانه ملا جعفر نراق در کاپلیس مانده با خستیار او باشد و در آنجا ایی که
 نزد ملا جعفر بودند آقا نور اسمه که تقریباً شانزده سال داشت در خادمه تصرف کرد و پسری تولد یافت
 رجایی منباج ایی که (و امانی کاپلیس اندک اندک از نسب آقا نور اسمه و احوال و ادعای شاک

سال بیست و پنجم

واقعات سال ۱۲۸۵ ق ۱۸۶۸ م

ساجات را بدست گرفته با لحن دانهنگ بدیع خواند چنانکه بعضی از حاضرین متاثر و بیشتر نیز سر در گشت دلی آنان را نزد قضایان مجوس نمودند و معاینه بن سفیدین که حاضر بر برای محبت کردند بنوع سختر بجا بیاوردند و اما جان بیکنج کلاده مذکور که رتبه قائم مقامی در توبخانه عثمانی داشت و اساس فتنه بدست او بر پا گشت که فزار شده تا نهائش را گرفته ویرا حبس نمودند و چون بفریغ نام کرد حمایت طلبید اعتنا نمود و جواب گفت که ای کار از من ساخته است و اصرار نینماید و اولیا دولت عثمانیه بهمان روز که با فدا امانت مذکور مبادرت جستند در آن نیز چنانکه پیشگامیم شروع بتفرض بحمال ابروی نمودند

فتنه ادرسه و عقوبات حرکت جمال ابروی

خورشید پاشا والی ادرسه چنانکه قبلا نوشتم از خبیثت این امر مطلع بود و بجز ابروی حسن عقیدت و ارادت داشت و در ایام اعیاد و تشریف حضور حاصل نموده و در شهر رمضان حسب خواش وی کمر را بنجانه اش بنیافت رفتند و از مصاحبت عیض عظیم اظهار سرت و فحاز بکرد و پوخته از اعمال در کان دولت عثمانی بکوشش نموده میگفت افسوس است که بدون تحقیق در رسیدگی ترکیب چنین اعمال ناصواب میشوند و هر بار که مکاتیب کا و نه راجع بجهت

دیر از این العابدین امام جمعه و میرزا محمد باقر صدق اعلم بن سید مرتضی صدر اعلماء توجیه از علمای عراق و غیرهم در باب نجات آخوند گرفتند ولی بنوعیکه در بخشش سوم آوردم قانده در سوم ربیع الثانی سال ۱۲۸۵ را آخوند در انبار در هشتم ماه مذکور در کتبه ثبت و در قبرستان سر قرا آقا دفن شدند و سید مرتضی بمستوفی المالک نوشت و میرزا حسین و میرزا نوریه را مستخلص کرد

سال هجرت و ششم

واقعات سال ۱۲۸۵ هجری قمری ۱۸۶۸ م

معلوم نیست با ما چه خواهند کرد و از جمله آنان حاجی علی عسکر تبریزی و برادرش شهیدی فتاح و حاجی جعفر و کربلایی تقی بودند و در چنان حال حاجی محمد اسمعیل و بیچ کاشی با حاجی میرزا علی زرقی سابق الذکر و سیدی شیرازی از ایران بعضی زیارت محضر ایهی دارد آورده شدند و بموجب اشاره مبارکه که تشریف حضور نیافته بندر کالی بولی شتافتند و در آنجا بانظار ماندند پس اعصاب حکومت ادره از فرزند فرد اجباب کتختن کرده اعراف بعقیدت ایمان شنیدند و بعد از شب نگه داشتند و صبح روز بعد را کرده حکم دادند که مستعد و قهیبای خروج شوند چون بدین نظر حق حکم حرکت جمال ایهی و اصحاب صدور یافت چند روزی طویل انجامید تا ایشیا و ضروریات سفر فراهم گشت و اثاثیه و غیره بارانها پارا هراج کرده بعقیدت نازل بنهر خنسته چنانکه حاجی علی عسکر تبریزی که تجارت تنباکو داشت بنرخ ارزانی فرخت و از خریداریها سند گرفت که بعد از چند ماه نفوذ را بر داند ولی بعد از سفر تحصیل نفوذ ممکن نشد و از میان رفت و عده از اجباب مانند آقا محمد علی جلوه دار آقا محمد علی صفهائی که در ادره از دوایج کردند چون در این هنگام رذجات و مطلقیتشان که از اینستاقه بودند راضی بفرقت نشدند و از جلا وطنی تنفر دستکراه اظهار داشتند ناچار شده زینهار اطلاق دادند و بدین گونه برای عقبت و شتاب اولیاء دولت اصحاب ادره فراکاری کرده عاشقانه بالبرام مرکز ایهی انصار حاجی جعفر تبریزی حاضر شدند حاجی جعفر و کربلایی تقی مذکور برادران حاجی حسن تبریزی از اصحاب منجذب بغداد که در بخش سابق شرح احوال نمودیم در ادره بخانی منزل گرفته قدمی بنهد در شین و قهیبی شین در و ایمان قوی و متین و حالی پر شور و جندب داشتند چون در جمیعت اجباب داخل و معروض

سال اعیان و ششم

۱۸۶۸

واقعات سال ۱۲۸۵ هجری

نوشتند و جراح حلقوم حاجی را نیک بست و خونخوار داشت شوکرده چنین گفت چون
بتمامه بریده نشده امید شفاست و او را در همان کجوه خوابانند و بمعالجه و مداوا پردازند
ساکینین آورند و دو دستیان از حالت عشق و فداکاری احباب عزیزین حیرت گشته بعد
از این واقعه طوبی کشیده تکراف از اسلامبول رسیده که قیمت اسبان را داده احباب
محبوس مذکور را خلاص کنند مادر گالیبولی عشق بموکیب ابهی شوند و بنا بر چهارم شد
حرکت موکیب ابهی را آورند

چون موعده شروع حرکت رسید سخت چند عرابه آورده اناشیه و شیار را حمل کرده با چندین
از احباب برای بنذر گالیبولی فرستادند و میرزا آقایی و خانم اشرا با سید محمد متفقار او
نمودند و پس از آنکه دیگر بنای حرکت موکیب ابهی شد و علی الصباح عرابه های ابهی
جهت سواری آوردند و شیار و ماشینها را جمع نمودند آنگاه اهل محرم و متعلقین بیرون
شدند و مقارن ظهر جمال ابهی برای سواری بیرون آمدند نخست بجای جعفر و کریمانی تکی
مذکور اظهار ملاحظت نموده بصاحب خانه و محمد افندی جراح توصیه در حشاشان فرمودند و
اهل محله و انبوه انام که با غایت عزت برای وداع حاضر شدند و پیشان را بوسیده

با وجود آنکه باذل عظیم گشت دارد در اندیشه انجمن چون دولتی ماند در آسودن در برش بزرگوار بر زمین
جمله اهل بلد از حشاشان تا بیع امزش بمانند غلام ... شد آورند بهتر از دار السلام جمله یاران بخت شادانام
از جمال انجمن بی سینه راه بغداد و عجم هم گشت بازند عظیم بجز آن شکست هر که با او می شد سوی آینه حرکت
بر آورند آمدند از طرف بر طرف کوی قیامت ... جاسد چون بگریختند باز از وقتشان شد بزرگ

سوال شصت و هفتم

واقعات سال ۱۲۸۵ هـ ق

بهدان و کاشان و صفهان شناخت و سپس رحلت کرده از طریق موصل خود را بکاشان رساند و بخراسان مقرر شد و کذا لکت آقا جان کج کلاه مذکور را که محرک و مبین فتنه بود نیز برای تبعید بگالیبولی روانه کردند و با کعبه مرکب جمال ابراهیم مقارن ظهر یوم مذکور محاطا با سواران عثمانی از ادرنه برای گالیبولی حرکت نمود شب اول بمنزلی که در مسافت سه ساعت راه از ادرنه بود رسید و زیر خیمام بنیوتنه فرمودند و روز بعد بنوع مذکور راه نوردیده بمنزل اوزون کپری رسید و اقامت نمودند و روز سوم بمنزل کاشانه وارد شده توقف کردند و بدین نوع روز پنجم بگالیبولی رسیدند و تمامت طریق از ادرنه تا گالیبولی منازل راه آباد و معمور و مشتمل بر جنگل و اشجار و سبزی و میندی بسیار بود و در منزل کاشانه مذکور شروع صدور سوره الریس از قلم ابراهیم شد که عادی خطی بات قهریه هجده سلطان عبد العزیز و انداز صریح بانقلاب مملکت و دولت و خروج ادرنه ازید ملک

از جمال تبعید می شود در ستان حمله و خون می شود سوی برومی بخش می کشند مردم از شهری شهر می کشند چون که آن مردم بر سر راه این خبر با پرده از رخ کشید و در وقت اله را با از دفاع ناکامان گرفت جمعی از نظام قلب آل ابراهیم شدند راه را بر او نشان بستند تا ازین قوم قبول بسته شد راه خروج و هم چون در همان روز از خراسان که جمله اصحاب کشته شده در سر راه حمله می چون آمدند از غم محبوب و خون آمدند چون که از حالت شبه بیدار که جهان شاه را آمد سر ... جمعه در کربلاک جان جوش از فراق طاعت خدایان و پس خاندان دیدند که هر آن می شوند آن یک یک کشته لاجرم آخر این آمد قرار که برای رفع خوف و اضطراب گاه گاهی با نظام خدشان بر در درگاه شاه از نشان نداشتند از حالت شبه بیدار تا میخند از خود در دست و پنجه بازی با و صد زاری قرین سر بر بند آن ایران عزیز در ششم ناس گردیدین خبر شاه تنها هر سوی سفر

سوال بیست و هشتم

واقعات سال ۱۷۸۵ هجری قمری ۱۸۰۸ م

بعد از جنگم من مصلح الفلک و الکبریا، با امر فرست منه عبود العزیزین نالقه خدایم بیه
تفتن الناریه کل الاشیا فی ارض برب العالمین و عند کل شیء من الاشیا، نام
کریم از ما بلاصفا و کلمه ربان العزیز العظیم ایا الوسیخ من الضمیر التی لبناه لضکم
لبغدی منی من الشمس السماوات و الارض بانفسهم و ربان یسود ذلک و لا یجمعه الا الله
انطلق عن کل الوجوه حیال الله العزیز العزیز ذلک لکن انت انک لغدوان تطنی و لنا
اللی اوردنا الله فی الا فاف لا و نفسه الحق لو کنت من العاقین بل بما فعلت
لو یسوا و اشهدنا سوف یسوا الارض و من ایهما کذا لکن فی الامر و لا یوم
حکم من الشمس السماوات و الارض من سوف یبدل ارض السموات و الارض من
و فی کل الزمان و یرفع العوالم و یطهر النساء و الا فاف و یسلف الامر و یأورد

بعد از آن هر جا که باشد شاه تو جبریت می آید بگشود چون کوی صفتی این سخن شنیدند آنکه از انقلابش آری
چند نوری باشد آنچه بر ما نماند با جمعی قوی و از او که تا پیش او به بودی نداد و جز تر جنبیده هر نفس فریاد
بر او همیشه کرده شان تا به کاسم آورده شان - الفتن چون در جوی فریاد در آید و خنجر خود برید
و جرم رقی شدم از خون کشیدم کرم بنایا شنیدش تا طبع بد در بنایا شنیدش شود شنید از اخبار بنایا
هر که در کابان خانه هر چه در آن خلیق در ایشان برون کشید پس اند کرده کای بنایا هر آنست تا از بدنا حقیقت
و آنچه از آرایش خفاشان تا بنایا هر یکی یک نفس در پیش خود کای بنایا هر چه در پیش خود
چنینی کرده این منی قوی یک و نیاری نیاید در حول و آرزو قول از کوشش بود آمد حضرت شاه علی
ماند در تپه های خود سختم کاز هر جا رسد ما حاضریم شاه که تا نیست این شان من اگر به بندل کرد جان
من بجز حق نیاید نام معاد او بود کاز ما چهره من و ملاذ - بخت از هر طرف چه کون بود گویا گشته در تپه پایا